



توهم تکرار

■ محمدسعید میرزایی

اشاره:

روایت آنچه بر غزل معاصر، طی دهه گذشته رفته است، دشوار است. پایان پذیرفتن جنگ، فضایی دیگر را رویاروی نسلی آرمانگرا قرار داد، که ادبیات دیگری را می‌طلبید و در این میان نسل‌های دوم و سوم شعر پس از انقلاب، در حال یافتن و تجربه بودند. در دهه شصت تجربه‌های فراوان و ارزشمندی انجام پذیرفته بود، که به لحاظ گسترش حوزه واژگانی غزل و ایجاد زبانی برای بیان آرمان‌های نسلی پرشور، بسیار حائز اهمیت است. من بر آنم که غزل به خاطر خاصیت تکرارپذیر بودن (یا به عبارتی مشتبه شدن تکرارپذیر بودن این قالب بر بعضی از شبه شاعران) و به هر حال پرداختن فراوان به «مفهوم»، دچار نوعی اشباع شده بود و غزل دهه هفتاد، با صیغه‌ای رباعی - تصویری از اواخر دهه شصت کم‌کم شکل گرفت. شاید کمتر شاعری را بتوان یافت که در آن سالها، به غزل نپرداخته باشد. شاعرانی که بعداً به دنبال جریان‌هایی چون شعر زبان، شعر حرکت و ... رفتند و اصلاً عطای غزل را به لقایش بخشیدند. جالب آنکه جوانانی که در سال‌های انتهایی دهه هفتاد، شعر گفتن را آغاز کرده بودند، امروز خواب حضور خود را در آن سالها می‌بینند، شاید به طمع حضور در هیاهویی که پیرامون شعر و غزل دهه هفتاد به راه افتاده است و شاید برای پنهان ساختن تأثیرپذیری‌های ناشیانه خود. به هر حال این دسته سعی داشتند که خود را به قافله غزل دهه هفتاد برسانند. اما در هر صورت، حضور یا غیاب این گونه در کلاس غزل امروز، اهمیت چندانی نمی‌تواند داشته باشد، هنگامی که حاصل آن تجربه‌هایی اصیل و ارجمند نباشد.

شاید مسئله‌ای که بسیاری از شاعران را در ابتدای دهه هفتاد، از غزل دور کرد و خوشبختانه یا متأسفانه به ساحتهای دیگر رهنمون ساخت، تک‌صدایی بودن فضای غزل در ادوار و دهه‌های مختلف و عدم باور امکان رسیدن به زبانها و فرم‌های مختلف در غزل بود، به هر حال آن شاعران، چندان هم دور از ذهن نمی‌اندیشیدند. اما نمی‌توان این واقعیت را انکار کرد که تجربه‌هایی که در غزل دهه هفتاد صورت گرفت، با خوانش نوینی که از «غزل» ارائه داد، نظر بسیاری از طیف‌های خوانندگان مدرن را به سوی خویش معطوف ساخت و فضا را برای تجربه‌های دیگر و کشف فضاهای گسترده‌تر در غزل فراهم ساخت. می‌خواستم مدخلی به بعضی از مباحث نقد آسب‌شناسانه غزل امروز بگشایم، اما به هر حال این مجال اندک است، اما می‌توان با استناد به آنچه که در طی دهه هفتاد در ساحت نشریات و مجموعه و جنگ‌ها و گزارش‌هایی که از غزل این دهه داده شده آمده است، ابعاد واقعی غزل دهه هفتاد را مشخص کرد.

نیما سه اصل را برای کار خود در نظر می‌گیرد یکی از این اصول این است: «استقلال مصراعها، که در غیر این صورت کار به چیزی مثل بحر طویل شبیه خواهد شد» (نقل به مضمون). به‌زعم من غزل امروز، راه را از این نقطه، به اشتباه رفته است. یعنی به جای اینکه شاعران جوان سعی کنند به فرمی ارگانیک، متناسب با امکانات قالب غزل دست پیدا کنند، به طرزی شتاب‌زده و کورکورانه، مصراعها و ابیات غزل را به هم مربوط می‌سازند، بی‌آنکه به نَفَس خواننده فارسی‌زبان بیندیشند و به نَفَس غزل نگاهی تاریخی داشته باشند.

به هر حال غزل، تا هنگامی غزل خواهد بود که قالب غزل را به هنگام خوانده شدن به مخاطب پیشنهاد دهد، در غیر این صورت در حوزه «غزل» و تاریخیت غزل نخواهد گنجید. به همین علت، بسیاری از این تجربه‌های ناشیانه، آثاری هستند که باید نسبت به اصالت وجودی آنها تردید کرده؛ آثاری که نه در حوزه نقد غزل معاصر می‌گنجند و نه به عنوان یک اثر مجرد می‌توان ارزش چندانی برای نوگرایی آنان در نظر گرفت.

شاید یکی از چیزهایی که در این میان بتواند «غزل» را نجات دهد، استفاده از «ردیف» است که می‌تواند «شکل» غزل را حفظ کند. می‌بینیم که بسیاری از کسانی که به صرافت غزل نو گفتن می‌افتند و می‌خواهند مثلاً روایت و «فرم» در کارشان داشته باشند، در ابتدا «ردیف» را کنار می‌گذارند و از قافیه‌هایی ابتدایی برای مربوط ساختن ابیات به یکدیگر استفاده می‌کنند.

غزل امروز در ابتدای دهه هشتاد، همچنان دو سه صدا بیشتر ندارد. اضافه کردن پسوند فلان و بهمان به غزل، تا وقتی که اثر قابل توجهی پدید نیاید، تأثیری در وضعیت غزل حاضر نخواهد داشت. حلال‌زادگی غزل در آن است که ابتدا غزل زاده شود،

پس آن گاه «تئوري» از آن پديد آيد.



شروعگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی